جلسه 648

شنبه 23/07/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در حقیقت علم اجمالی بود. عرض کردیم که از نظر عرفی به نظر ما حق با صاحب کفایه است، و از نظر عقلی حق با مثل مرحوم نائینی و محقق اصفهانی هست که فرموده اند علم اجمالی به جامع تعلق می گیرد. از نظر عرفی حق با مرحوم آخوند است که علم اجمالی به فرد خارجی تعلق می گیرد لا علی التعیین. توضیح ذلک:

از نظر عقلی متعلق علم صورت ذهنیه است نه خارج، ولذا چه بسا خارج اصلا وجود ندارد مثل موارد جهل مرکب، با اینکه حقیقت نفسانیه جهل مرکب با حقیقت نفسانیه علم فرق نمی کند، حقیقة واحدة، منتهی اگر مطابق باشد با واقع عرف اسمش را می گذارد علم، اگر مخالف واقع باشد عرف اسمش را می گذارد جهل مرکب، والا حقیقت نفسانیه اش یکی است.

علم وقتی به صورت ذهنیه تعلق گرفت و از نظر عقل طرف علم باید در وعاء وجود علم که ذهن هست موجود باشد، و علم باید استقرار وثبات هم داشته باشد در تعلقش به این صورت ذهنیه، معنا ندارد ما بگوئیم علم تعلق گرفته است به احد الفردین به نحوی که مستقر بر هیچکدام نیست. می گوئیم یا زید ایستاده است یا عمرو، علم تعلق گرفته است به خارج به نحوی که مستقر بر هیچکدام از این دو فرد نیست. خب این از نظر عقلی غیر معقول است، چون تشخص علم به معلوم بالذات است. اصلا علم وقتی از صفات ذات اضافه شد معقول نیست موجود بشود بدون وجود ذهنی طرف اضافه اش علی نحو متشخص. وعلم هم به این طرف اضافه باید تعلق بگیرد علی نحو متشخص. چون در عالم تکوین وجود عین تشخص وتعین است.

و این طبعا منتهی می شود به اینکه بگوئیم علم تعلق گرفته است به عنوان احدهما. حالا عنوان احدهما یک مفهوم اسمی است، گاهی از همین مفهوم به شکل معنای حرفی تعبیر می کنیم، می گوئیم أو، أو فرقش با احدهما فرق معنای اسمی است با معنای حرفی. اینکه ما فکر کنیم چون در اطراف علم اجمالی ما می توانیم بگوئیم اعلم بوجود زید أو وجود عمرو، پس علم به عنوان احدهما تعلق نگرفته این اشتباه است. خب این هم شد مفهوم حرفی همین احدهما. و متعلق علم همین مفهوم در نفس و صورت ذهنیه است که له تشخص و تعین فی الذهن. این از نظر عقلی.

اما از نظر عرفی علم به خارج تعلق می گیرد و علم هم که به خارج تعلق می گیرد فرق علم تفصیلی و علم اجمالی این است که در علم تفصیلی علم به فرد خارجی تعلق گرفته بنحو یستقر علیه، در علم اجمالی علم به خارج تعلق گرفته به نحو لایستقر علیه بل یکون علی وجه التردید و الابهام. می گوئیم علم دارم به وجود احدهما لا علی التعیین.

این فرمایش مرحوم آخوند که علم به وجود احدهما لا علی التعیین علم به احد الفردین الخارجیین لا علی التعیین هست این از نظر عرفی بسیار مطلب قابل قبولی هست.

بلکه ما به مرحوم آخوند اعتراض داریم که شما کوتاه آمدید، از نظر عرفی چرا فقط فرمودید علم به احد الفردین لا علی التعیین تعلق می گیرد فیما إذا کان الانائان نجسین واقعا. این قید برای چه بود که اگر هر دو اناء نجس بودند علم اجمالی به نجاست احدهما این علم به فرد مردد است. نخیر، اختصاص به اینجا ندارد، حتی اگر علم اجمالی به نحو مانعة الجمع باشد من بدانم یکی از این دو نجس است و دیگری پاک است، باز علم به نجس بودن احدهمای لا علی التعیین دارم. معلوم النجاسة نه این اناء است و نه آن اناء. بله نجس اناء شرقی است فی علم الله، و اناء غربی پاک است، اما معلوم النجاسة کدامیک از این دو اناء است؟ معلوم النجاسة اناء شرقی است؟ ابدا، ولذا ما در جائی که می خواهیم اصل جاری کنیم می توانیم مثلا در این مثال که علم اجمالی داریم که یکی از این دو اناء که نجس بودند احدهما پاک شده، استصحاب می کنیم نجاست این اناء را و استصحاب می کنیم نجاست آن اناء را. چرا؟ چون می توانیم قسم به مقدسات بخوریم که این اناء شرقی معلوم النجاسة نیست، آن اناء غربی هم معلوم النجاسة نیست هر دو مشکوک النجاسة هستند، لا تنقض الیقین بالشک می گوید استصحاب کن نجاست این اناء شرقی را، ملاقی او می شود محکوم به نجاست. چون اصل موضوعی گفت هذا نجس فملاقیه نجس ایضا. با اینکه ملاقی بعض اطراف شبهه محکوم به طهارت است، اما در جائی که استصحاب می گوید این اناء وآن اناء نجس هستند ملاقی هر کدام محکوم به نجاست خواهد بود. این اناء یقینا معلوم النجاسة نیست، آن اناء دوم هم یقینا معلوم النجاسة نیست، بله احدهمای لابعینه معلوم النجاسة است، ما هم که استصحاب را در احدهمای لابعینه جاری نمی کنیم، بلکه استصحاب را در این اناء شرقی جاری می کنیم، استصحاب را در آن اناء غربی جاری می کنیم. و از جریان این دو استصحاب که ترخیص در مخالفت قطعیه تکلیف لازم نمی آید، خب از هر دو اجتناب بکنیم مشکلی به وجود نمی آید، فوقش یکی پاک است از آب پاک هم اجتناب کردیم، اینجا که مشکلی نیست. مگر اجتناب از آب پاک حرام است؟

ما عر ض کردیم این بیان مرحوم آخوند چون اختصاص ندارد به بحث علم اجمالی، لذا در کلی فی المعین هم می آید، در واجب تخییری هم می آید. خود ایشان هم این بحث را آنجاها مطرح کرده است. در کلی فی المعین مشتری از بایع یکی از این دو مرغ را خرید. مرحوم آخوند می گوید مملوک خارج است، عقلاء هم همین را می گویند که مملوک خارج است، کلی فی الذمه که نیست. کلی فی المعین مملوک در خارج است از نظر عرف. اما نه این مرغ سفید مملوک مشتری است، ولذا اگر تلف بشود مشتری مرغ دیگر را مالک خواهد بود، و نه مرغ قرمز مملوک مشتری است. اما احدی الدجاجتین الخارجیتین لا علی التعیین مملوک للمشتری.

حالا ممکن است ما در این مثال ملکیت با شیخ اعظم همراهی کنیم، اصلا بگوئیم واقعا مملوک از نظر عقلی هم خارج است. حالا علم چون امر تکوینی است صفت نفسانیه ذات اضافه است، برهان به ما می گفت که معلوم بالذات یعنی آنچه از نظر عقلی معلوم است صورت ذهنیه است عرف می گفت خارج است، اما در بحث ملکیت، ملکیت اعتبار عقلاء است، عقلاء اصلا می خواهند اعتبار کنند ملکیت این مشتری را نسبت به خارج. در مخیله آنها هم خطور نمی کند که اعتبار ملکیت بکنند برای صورت ذهنیه مرغ. صورت ذهنیه مرغ به چه درد مشتری می خورد؟ این همه پول بدهد برای صورت ذهنیه مرغ. عقل می گوید باید تصور بکنید طرف اعتبار را، عرف می گوید خب تصور کردیم، تصور می کنیم طرف اعتبار را، اما اعتبار ما برای آن ذی الصورة است نه برای خود صورت. تصور حیثیت تعلیلیه می شود واسطه در ثبوت می شود، چون امر اعتباری است، اشکال ندارد که طرف اعتبار اصلا معدوم باشد فضلا از اینکه به یک نحوی از انحاء موجود هم هست، به تبع وجود کلا الفردین احدهمای لابعینه هم در خارج موجود است یعنی انتزاع می شود از وجود کلا الفردین وجود احدهما.

سؤال وجواب: بله عملیة الاعتبار از امور تکوینیه است اما امر اعتباری یک وجود وهمی است. اصلا معتبر بالذات یعنی موهوم بالذات. غیر از عملیة الاعتبار آن معتبر یعنی آنی که وجود وهمی دارد او اصلا موهوم است در عالم اعتبار است، بله اگر مرادتان این است که در عالم اعتبار آن چیزی که معتبر در هنگام اعتبار تصور می کند آن صورت نفسانیه است قبول داریم، اما اعتبار حقیقتش یعنی ادعاء وجود. شما وقتی که اعتبار می کنید می گوئید این آقا مالک این کتاب، واقعا اعتبارتان می خواهد تعلق بگیرد به عنوان یک امر اعتباری (که از آن تعبیر می کنند به امر وهمی یعنی تکوینی نیست) به وجود خارجی این آقا و وجود خارجی کتاب.

مرحوم محقق اصفهانی فیلسوف الفقهاء وفقیه الفلاسفة خود ایشان در بحث وضع اعلام مطرح می کند و ایراد نمی گیرد که اصلا بگوئیم آن کسی که آمد اذان و اقامه گفت در گوش این آقا واسم او را علی گذاشت اعتبار کرد این اسم را برای این نوزاد خارجی، جعله علامة علی هذا المولود الخارجی.

بله باید تصور بشود این نوزاد، عملیة الاعتبار توقف دارد بر تصور این نوزاد، ولی هدف از اعتبار این است که این لفظ علی علامت علی هذا المولود الخارجی قرار بگیرد. ملکیت هم همین است. یا مثلا منصب قضاء که می گوید جعلتک قاضیا، واقعا می خواهد اعتبار کند که این فرد خارجی قاضی است.

حالا اگر شما اینجا هم سخت گیری کنید بگوئید نه آقا، چون عملیة الاعتبار اکر تکوینی، طرف این عملیة الاعتبار که از آن تعبیر می کنیم به معتبر بالذات او هم حتما باید وجود نفسانی در نفس معتبر داشته باشد و آنچه که شما می گوئید که کتاب خارجی اعتبار شد ملک زید خارجی، اینها مربوط به معتبر بالعرض و المجاز است. دیگر آخرش این را می گوئید دیگر، خب مهم نیست، می شود مثل همان حرفی که ما در علم زدیم که از نظر عرفی معلوم خارج است، اینجا هم از نظر عرفی مملوک خارج است و آثار هم برای همین بار می شود از نظر عرف، عرف هم همین مطلب را معیار برای احکام عرفیه و شرعیه قرار می دهد، ولذا یکی از این تخم مرغ هایی که این دو تا مرغ کردند مشتری می گوید مال من است، و آثار دیگر که قبلا عرض کردیم.

سؤالی که از مرحوم آخوند می شود این است که شما توضیح ندادید فرق بین احدهما مملوک للمشتری در کلی فی المعین با آنجایی که علم اجمالی داریم که این مشتری دیشب یکی از این دو تا مرغ را خرید معینا، امروز آمده که مرغش را ببرد بایع به مشتری می گوید کدامیک از این مرغ ها را به تو فروختیم؟ می گویند یادمان رفته است، اینجا باز هم می گوئیم احدهما مملوک للمشتری. فرق این دو تا احدهما مملوک للمشتری چیست؟ مرحوم آخوند بیانی برای فرق بین این دو ندارد و فرق نگذاشته است.چون به صدد بیان فرق نبود اصلا مطرح نمی کند فرق میان این دو را.

یا در واجب تخییری می گوئیم احدهما واجب الاکرام از باب اینکه مولا گفته اکرم احدهما، یا در علم اجمالی می گوئیم احدهما واجب الاکرام چون یادمان رفته مولا اکرام کدامشان را واجب کرده است، خب این احدهما واجب الاکرام واجب تخییری با احدهما واجب الاکرام علم اجمالی فرقشان چیست؟

مرحوم آقای صدر یک مطلبی دارد برای فرق بین این مثالها، ببینیم بیان ایشان می تواند فارق باشد بین این مثالها یا نه.

ایشان فرموده است که: در علم اجمالی احدهما مقرون است به اشاره ذهنیه به خارج. ولی در واجب تخییری نخیر، احدهما مقرون به اشاره ذهنیه به خارج نیست. بله هر عنوانی ولو شما بگوئید الماء، نظر به او نظر فنائی است، یعنی یلحظ فانیا فی معنونه. وقتی می گوئیم الماء بارد نظر داریم به ما هو بالحمل الشایع ماء، او را می گوئیم بارد. به عنوان جمله معترضه عرض کنم که ما که اصلا معتقدیم که اسم اجناس هم وضع شده برای ما هو بالحمل الشایع ماءا، اصلا ما هو بالحمل الاولی ماء موضوع له لفظ ماء نیست، اصلا هذه الصورة الذهنیة للماء لیست بماء، صحت سلب دارد. ولی حالا آقای صدر می فرماید وقتی ماء را نظر تصوری می کنیم نظر فنائی می کنیم یعنی متحد می بینیم این صورت ذهنیه مان را از آب با خارج، اما اشاره به یک واقع الوجود نمی کنیم، نمی گوئیم این. می گوئیم الماء بارد، نمی گوئیم این. نظر نظر فنائی است یعنی تصور می کنیم که صورت ذهنیه ماء هی الخارج، اما اشاره نمی کنیم بگوئیم این آب.

پس در موقعی که ما می گوئیم مثلا احدهما مملوک للمشتری، اشاره به خارج معین نمی کنیم. یا در واجب تخییری می گوئیم احدهما واجب، یا قصر یا تمام واجب است در اماکن اربعه. اینجا اشاره نمی کنیم به یک وجود. بله احدهما را فانی می بینیم در معنون، اما مقرون به اشاره به وجود نیست. اما در علم اجمالی نخیر، اشاره می کنیم به وجود. بجای اینکه با اسبع اشاره کنیم بگوئیم آن، همراه با احدهما اشاره ذهنیه می کنیم به خارج، می گوئیم آن وجود که احد الفردین است.

ایشان خواسته اینجوری حل کند. بعد هم گفته احدهما یک مفهوم کلی است جامع انتزاعی است، دو تا فرد دارد در خارج. هذا، ذاک. هر دو فرد احدهما هستند علی سبیل البدل. ولی در علم اجمالی با اشاره به خارج ما این احدهما را جزئی می کنیم می گوئیم آن. مثل اینکه دیدیم یکی رفت داخل خانه نمی دانیم زید است یا عمرو، می گوئیم آن شخص که وارد خانه شد و نمی دانیم زید است یا عمرو. آن شخص. جزئی شد دیگر. این فرقش هست. اما در احدهما واجب الاکرام، احدهما واجب در واجب تخییری، نمی گوئید آن شخص، بلکه می گوئید یکی از این دو واجب الاکرام است. اما وقتی یکی می رود داخل خانه نمی دانی زید است یا عمرو، می گوئید آن شخص که وارد خانه شد نمی دانیم زید است یا عمرو. این می شود علم اجمالی.

سؤال وجواب: در همین مثال اینکه یک شخصی وارد خانه شد نمی دانم زید است یا عمرو، محقق اصفهانی امر سلبی می گرفت، می گفت علم دارم به وجود کسی که غیر از زید و عمرو نیست، یعنی بکر نیست، خالد نیست، امر سلبی می گرفت. اما این آقایان امر ایجابی می گیرند، می گویند می دانم به وجود یکی از این دو در خانه، آقای صدر می گوید علت اینکه علم اجمالی راهش از وجوب تخییری جدا شد با اینکه متعلق هر دو احدهما است، این است که آن احدهمای در وجوب تخییری مقرون به اشاره به یک خارج معینی نیست، یکی از این دو واجب الاکرام است. نمی گوئیم آن. آنی در کار نیست. اما وقتی یکی از این دو وارد خانه شد نمی دانم زید است یا عمرو، می گویم آن کسی که وارد خانه شد نمی دانم زید است یا عمرو. این می شود علم اجمالی.

ایشان خواسته اینجور مطلب را حل کند، که توضیح کلام ایشان خواهد آمد که می خواهد صلح برقرار کند بین اقوال ثلاثه در حقیقت علم اجمالی.

اقول: این بیان ایشان را ما قبول نداریم. چرا؟ برای اینکه مرادتان از اشاره چیست؟ ما در احدهما واجب الاکرام هم اشاره می کنیم به خارج، احدهما اشاره می کند به هر دو فرد. می گوئیم یکی از این دو. این هم اشاره است دیگر. یکی از این دو واجب الاکرام است، شد واجب تخییری. یکی از این دو مملوک مشتری است در بیع کلی فی المعین، آنجا هم اشاره است.

اگر مرادتان از اشاره این است که ما عرض کردیم که نه اینکه با لفظ احدهما اشاره کنیم. تعبیر آقای صدر این است که با لفظ احدهما اشاره می کنیم، احدهما جایگزین اشاره به اصبع می شود. وجدانا خود احدهما بخاطر آن ضمیرش که هما است یا احد هذین آنها بخاطر آن مضاف الیه اشاره می شود به هر دو فرد، ودر واجب تخییری هم هست. می گوئیم: احد هذین واجب الاکرام تخییرا، احد هذین مملوک للمشتری بنحو البیع الکلی فی المعین. احدهما که صلاحیت اشاره به یک فرد معین ندارد. یکی از این دو، خب یکی از این دو صلاحیت اشاره دارد به یک فرد معین؟

اگر مراد آقای صدر آنی باشد که ما بیان کردیم که یعنی در علم اجمالی می توانیم بگوئیم آن وجود، که تعین دارد فی علم الله، مثل همان شخصی که وارد خانه شد نمی دانم زید است یا عمرو، می گویم آن شخص. آن احدهما غلط است، احدهما که سبب اشاره به فرد معین نیست. خب اشاره به کلا الفردین در واجب تخییری هم هست، احد هذین واجب الاکرام. اگر می خواهید به یک فرد معین اشاره بکنید باید بگوئید آن وجود، آن شخص که نمی دانم زید است یا عمرو.

اگر این را می خواهید بگوئید، خب این همه موارد علم اجمالی را شامل نمی شود. جائی که من می دانم یکی از این دو اناء نجس است و احتمال می دهم هر دو نجس باشد، چه جوری من بگویم آن نجس؟ وقتی من می گویم آن نجس، فرض کرده ام آن نجسی که یک وجود شخصی است، در حالی که ممکن است هر دو نجس باشند. من می دانم یکی از این دو نجس است و دیگری شاید نجس باشد، خب اینجا که می گوئید آن نجس و فی علم الله هر دو نجس هستند اشاره به کدامها می کنید؟

پس خلاصه عرض ما این است که آقای صدر خواسته از طریق اشاره به واقع الوجود الشخصی فرق بگذارد بین علم اجمالی و واجب تخییری. ما عرضمان این است که اگر مرادتان این است که احدهما بشود سبب اشاره و بجای اشاره به اصبع بنشیند که ظاهر عبارتتان این است، خب احدهما سبب اشاره به یک فرد شخصی نیست. بله مضاف الیه احدهما که ضمیر است یا احد هذین آنها اشاره می کنند به هر دو فرد. ودر واجب تخییری هم هست، احد هذین الفردین واجب الاکرام.

و اگر مقصودتان این است که نه به احدهما، بلکه همراه با احدهمای در واجب تخییری ما اشاره می کنیم به یک وجود شخصی می گوئیم آن وجود، این در همه موارد علم اجمالی نیست، در جائی که علم اجمالی مانعة الجمع نیست، من می دانم یکی از این دو اناء نجس است شاید هر دو نجس باشند، می گویم من می دانم یکی از این دو اناء نجس است، خب آن انائی که می دانید نجس است کدام است؟ چون شما خودتان احتمال می دهید هر دو نجس باشند، واگر هر دو نجس باشند تعین ندارد آن انائی که می دانید نجس است، شما چه جور می گوئید آن انائی که می دانم نجس است؟ یعنی آن فرد مرددی که توهم عرفی و نظر عرفی است مطرح می کنید؟

به نظر ما ولعل لب مقصود آقای صدر این است ولو قصرت عبارته که در علم اجمالی ما مک قضیه مطویه داریم، وقتی می گوئید احدهما واجب الاکرام، این اگر واجب تخییری باشد قضیه مطویه اش این است که: احدهما واجب الاکرام ولیس لواجب الاکرام فرد معین. اما در علم اجمالی برعکس است: احدهما واجب الاکرام و واجب الاکرام له فرد معین. نه معلوم وجوب الاکرام فرد معین است. نخیر، اعلم بأنّ احدهما واجب الاکرام، در علم اجمالی قضیه مطویه این است که و واجب الاکرام فرد معین. حالا اگر هر دو واجب الاکرام باشند هر دو فرد معین هستند تنافی ندارد، اگر یکی واجب الاکرام باشد دون دیگری، آن هم فرد معین است. اما در واجب تخییری اینجور نیست، احدهما واجب الاکرام ولیس واجب الاکرام فردا معینا. نه زید واجب الاکرام است و نه عمرو، بلکه احدهما علی سبیل التخییر واجب الاکرام است.

یا کلی فی المعین فرقش با واجب تخییری این است که: وقتی کلی فی المعین را می گوئید، می گوئید احدهما مملوک للمشتری و لیس مملوک المشتری فردا معینا. مملوک مشتری این مرغ سفید نیست، این مرغ قرمز نیست، بلکه احدهما لاعلی التعیین است. اما در علم اجمالی می گوئید احدهما مملوک للمشتری و مملوک المشتری فرد معین. مملوک مشتری فرد معین است منتهی ما نمی دانیم، مملوک مشتری نمی دانیم کدامیک است. ممکن است حتی هر دو مملوک مشتری باشند، اما بالاخره فرد معین مملوک مشتری است حالا دو فرد یا یک فرد.

این خلاصه عرض ما است، لعل مقصود آقای صدر این باشد. مرحوم آقا ضیاء عراقی هم برای فرق بین علم اجمالی و واجب تخییری یک عبارت مجملی دارد، او را هم مراجعه کنید. آنی که به ذهن ما می آید که هر کس علم اجمالی دارد یا إخبار اجمالی می کند که شما می دانید نمی خواهید به مردم بگوئید، می گوئید جائنی احدهما إما زید و إما عمرو، می گویند بگو کدام، می گوئی نمی گویم، این یعنی جائنی احدهما و الجائی فرد معین، حالا آن فرد معین ممکن است زید تنها باشد ممکن است عمرو تنها باشد، ممکن است حتی هر دو آمده باشند نمی خواهی بگوئی، فقط می خواهی همین مقدار بگوئی که جائنی احدهما، والجائی فرد معین. اما اگر امر کند بگوید جئنی باحدهما، این یعنی جئنی باحدهما ولیس من یجب الاتیان به فردا معینا. نه زید من یجب الاتیان به است و نه عمرو، احدهمای لابعینه من یجب الاتیان به است. تأمل بفرمائید انشاءالله تا فردا.